

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## قیام

«قیام» یعنی ایستادن. نماز را با حال ایستاده شروع می‌کنیم. واژه‌ی «قیام» معانی مختلفی دارد. یک معنای آن برپا خاستن علیه چیزی است. می‌گویند علیه فلان کس قیام کرد؛ یعنی به مبارزه‌ی او برخاست. معنای دیگر که می‌گویند قیام به فلان امر کرد؛ یعنی بلند شد آن کار را انجام دهد. معنای دیگر قیام، در مقام اظهار ادب، از جا برخاستن و بلند شدن است. در نزد اهل سلوک، قیام به معنی قد راست نمودن و عزم کردن بر اطاعت پروردگار است. وقتی پیغمبر ﷺ اکرم از غار حراء به خانه برگشتند، حالت لرزی ایشان را گرفت. جامه‌ای بر خود پوشاندند و استراحت کردند. آن وقت، دوباره از جانب خدا پیامی آمد که «یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ» ای جامه بر خویشتن پیچیده! «قُمْ فَأَنْذِرْ»<sup>۱</sup> برخیز و قیام کن. پس قیام از حالت جامه بر خود پیچیدگی بیرون آمدن و قیام کردن برای انداز است. قیام یعنی راست ایستادن. یک معنای قیام حالت استقامت و راستی و مستقیم شدن در همه‌ی ابعاد وجودی است. استقامت در اخلاق، یعنی اخلاق منحرف نباشد. قیام، حالت اعتدال است. وقتی می‌ایستید، نه به چپ منحرفید؛ نه به راست؛ چون به هر طرف منحرف شوید، به زمین می‌افتید. در حالت ایستادن، انسان مستقیم و معتدل است. باطن استقامت بدن در نماز، استقامت اخلاق، استقامت روح انسان و اعتدال در ملکات اخلاقی و فضایل روحی است؛ نه اهل افراط و نه اهل تفریط بودن.

---

۱. سوره‌ی مدثر، آیه‌های ۱ و ۲.

پس یک معنای قیام هم این است که انسان اهل اعتدال باشد.<sup>۲</sup> پس قیام در روحيات اخلاقی و در ملکات انسانی، حالت استقامت و اعتدال و عدم میل به افراط و تفریط است.

تعبیر دیگر قیام در نماز این است که در ظاهر روی دو پایتان رو به قبله ایستاده‌اید ولی باطن

---

۲. یکی از روش‌های بحث در اخلاق، بحث اعتدال و به اصطلاح علمای اخلاق، حدّ وسط است. آنها می‌گویند هر خصوصیت روحی انسان، یک حدّ افراط و یک حدّ تفریط دارد. حدّ وسط آن اخلاق حسنه است. افراط و تفریطش اخلاق سوء است. مثلاً شجاعت را در نظر بگیرید. یک سوی آن حال انسان بُزْدَل و ترسو است؛ که به آن جُبْن یا ترس می‌گویند. سوی دیگر، حالت فرد بی‌خرد و بی‌کله است؛ که خودش را بی‌حساب در ورطه‌های خطر می‌اندازد و از بین می‌برد؛ که به آن تَهَوُّر می‌گویند. جُبْن یک طرف است و تَهَوُّر طرف دیگر. حدّ وسط آن دو، شجاعت است. انسان شجاع، نه جَبُون و بُزْدَل و ترسو است که از عرصه‌های خطر بگریزد؛ نه مُتَهَوِّر و بی‌خرد است که خود را بی‌خود به کشتن دهد و بی‌فایده و بی‌دلیل در معرض آسیب قرار دهد. هر صفت از صفات اخلاقی را با همین روش می‌توان تحلیل کرد. مثلاً سخاوت، حدّ وسط بین دو خصوصیت است؛ یک خصوصیت بخل است که فرد پول به جانش بسته است و دستش در جیبش نمی‌رود؛ طرف دیگرش اسراف در انفاق است که در ریزش و دادن طوری افراط می‌کند که خودش درمی‌ماند و زن و بچه‌اش گرسنه می‌مانند. قرآن فرمود: «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ أَعُنُقِكَ»؛ دست‌هایت را به گردن خودت قفل نکن که در جیبیت نرود که چیزی بدهی؛ «وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ»؛ طوری هم گشاده‌دست نباش که «فَتَقْتَعِدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا» (سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۲۹) که ملامت‌شده و حسرت‌زده بنشیند و از پای درآید. هر صفت اخلاقی را با همین روش می‌شود تبیین کرد. علمای اخلاق مفصل در این‌باره که صفت خوب چیست و حدّ افراط و تفریط آن کدام است، بحث کرده‌اند. البته روش حدّ وسط تنها متد در مباحث اخلاقی نیست؛ ولی مکتب مشهور این است. شاید این شیوه از یونان باستان ریشه بگیرد و بعدها در متون اسلامی، مثلاً در «احیاء العلوم» غزالی طیّ مجلّدات متعدّد بحث شده است. بعد هم مرحوم فیض کاشانی؛ احیاء را دوباره احیاء کرد و مطالب خرافی و غلط و روایات مجعولی را که در آن بود، حذف کرد و روایات شیعه را بر آن افزود و کتاب را تکمیل کرد و اسم آن را «احیاء الإحیاء» یا «تهذیب الإحیاء» گذاشت. یکی دیگر از اسم‌های این کتاب هم «مُهَجَّةُ الْبَيْضَاء» است. «مُهَجَّةُ الْبَيْضَاء» فیض کاشانی همان «احیاء العلوم الدّین» غزالی است که توسط فیض کاشانی؛ تصحیح و تکمیل شده است. بعد هم دیگران همین روش را ادامه دادند؛ مثل مرحوم ملاّ مهدی نراقی در «جامع السّعادات» و پسرش، مرحوم ملاّ احمد نراقی در «معراج السّعادة» و پدرش، همه بر اساس همان روش حدّ وسط بحث کرده‌اند. همان طور که گفتیم، این تنها روش نیست؛ یک روش بسیار بدیع، عمیق، زیبا و جذّاب دیگری وجود دارد که در جلد دوم کتاب «کاشف الأسرار» مرحوم ملاّ نظرعلی طالقانی آن را می‌بینید. ایشان با روش حدّ وسط وارد بحث نشده است و از روش دیگری استفاده کرده است. کتاب «کاشف الأسرار» هم روی سایت اهل ولاک قرار دارد و هم خود کتاب در دسترس عزیزان است.

این وقوف، ایستادن در محضر حضرت حق، بر دو پای خوف و رجا است.<sup>۳</sup> امام باقر علیه السلام می‌فرمایند مؤمن کامل، مؤمنی است که اگر خوف و رجایش را با هم مقایسه کنید؛ هیچ‌یک از این دو، به اندازه‌ی یک بال مگس بر دیگری غلبه ندارد.<sup>۴</sup> تعادل بین خوف و رجا، همان متعادل ایستادن در محضر پروردگار است. نمازگزار در پیشگاه الهی، بر دو پای خوف و رجا ایستاده است؛ نه خوفش بر رجایش غلبه می‌کند که از این سمت از تعادل منحرف شود؛ نه بالعکس که از آن سمت منحرف شود؛ در حدّ تعادل است. اگر در مصائب و مشکلات صبر دارد، این به معنای نوعی تجلّد، پوست کلفتی، بی‌احساس بودن، صُلب بودن و بدون لطافت بودن نیست؛ یا اگر اهل آه و حنین و ناله و گریه و اشک ریختن در پیشگاه پروردگار است؛ این به معنای نارضایی نیست. یعنی این آه و حنین و ناله، چه از دشواری‌های زندگی ظاهری، چه از خوف عذاب، غضب و عظمت الهی، یا از حُزن و اندوه هجران پروردگار و گریستن از سر آنها، از هر یک باشد، به نارضایی از خدا در اثر آن، منتهی نمی‌شود. حدّ تعادل یعنی هم اهل آه و اشک و سوز و گداز است؛ هم اهل رضاست و به آنچه که خدا، در دنیا و آخرت، چه در ظاهر و چه در باطن، با او کرده و می‌کند؛ راضی است.

به معنای دیگر، قیام، تداعی‌کننده‌ی قیام در پیشگاه الهی و ایستادن در محضر پروردگار، در روز قیامت است. یعنی وقتی که شخص به نماز می‌ایستد، خود را در صحنه قیامت می‌بیند که در پیشگاه پروردگار و محضر ربوبیت ایستاده است. وقتی سالک قیام می‌کند و به نماز می‌ایستد، همه‌ی آن حالات، صحنه‌ی عجیب محشر، با آن اضطراب و هیجان و با آن ترس و

---

۳. در کتاب «شراب طهور»، صفحات ۱۵۷ تا ۱۷۶، روایات و بحث‌های خوف و رجا آمده است.

۴. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۶۷.

هول و هراس از در معرض محاسبه‌ی اعمال قرار گرفتن و متحمل پیامدهای اعمال شدن، همه در او زنده می‌شود.

قیام نوعی استقامت در مقام انسانیت است؛ پایداری، ثبات قدم، راست و بدون انحراف بودن در

مقام انسانیت است؛ قرآن کریم راجع به حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا

نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا»<sup>۵</sup> حضرت ابراهیم خلیل نه یهودی بود، نه نصرانی؛ چون

یهودی‌ها بیشتر به دنیا، مادیات و پول و ثروت گرایش دارند. در دنیا هم معلوم است

صهیونیست‌ها و جهودها چگونه‌اند. در نقطه‌ی مقابل آنها نصرانی‌ها هستند که البته امروز

چیزی از مسیحیت نمانده است. بخش عمده‌ی آنها مسیحیان صهیونیست‌اند و بقیه هم

پروتستان‌ها هستند. غالب آنها به همان دنیازدگی یهود مبتلا شده‌اند. اما جریان‌های باقی

مانده‌ی مسیحیان در دنیای امروز و مسیحیان در گذشته‌های دور و در صدر اسلام، با نوعی

رهبانیت، تارک دنیا شدن، بریدن از جامعه و به خلوت‌های عبادت و ریاضت روی آوردن توأم

بودند. در نتیجه یهودیت و نصرانیت دو نقطه‌ی مقابل هم بودند. یهودیت به دنیا، پول، ثروت و

امثال آن میل دارد؛ نصرانیت به معنویت، آخرت و امثال آن میل دارد. یکی افراط است و

دیگری تفریط و هردوی آنها انحراف است. یقین داریم که نه دین حضرت موسی علیه السلام، در شکل

تحریف نشده‌اش، دنیاگرایی بوده است و نه دین حضرت مسیح علیه السلام، به صورت تحریف

نشده‌اش، رهبانیت‌گرایی بوده است. قرآن هم در مورد مسیحیان اشاره کرد: «رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا

---

۵. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۶۷.

ما كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ<sup>٦</sup> رهبانیتی که خود مسیحیان ابداع کردند و بدعت نهادند و ما بر آنها واجب نکرده بودیم. اما در شکل موجودِ منحرف شده و تحریف شده‌اشان، یکی ماده‌گرایی و دنیاگرایی صرف است و دیگری معنویت‌گرایی و رهبانیت صرف. هر دو هم غلط است. قرآن فرمود ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ نه یهودی بود، نه نصرانی؛ «وَلَكِنْ كَانَتْ حَنِيفًا مُسْلِمًا» بلکه یکتا پرست و تسلیم مشیت و فرمان الهی بود. این، همان حدّ اعتدال است.

منسوب به پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که فرمودند: «كَانَ أَخِي مُوسَىٰ عَيْنُهُ الْيُمْنَىٰ عَمِيَاءَ وَ أَخِي عِيسَىٰ عَيْنُهُ الْيُسْرَىٰ عَمِيَاءَ وَ أَنَا ذُو الْعَيْنَيْنِ»<sup>٧</sup> برادرم موسی، با یک چشم به دنیا می‌نگریست و یک چشمش نابینا بود؛ برادر دیگرم عیسی، با چشم دیگر به دنیا می‌نگریست؛ یک چشم او هم نابینا بود؛ و من با هر دو چشم به عالم نگاه می‌کنم. این همان مقام جامعیتی است که در دین اسلام وجود دارد. در شکل اصلی دین یهودیت و مسیحیت هم چنین جامعیتی وجود نداشته است. علتش هم این بود که زمانی دین حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ آمد، یک قدرت ستمگر، بنی اسرائیل را به استضعاف کشیده بود و آنها را در فقر و فلاکت و زیر فشار و تازیانه، له کرده بود. وقتی حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ آمدند؛ این شرایط زندگی رِقَّت‌بار دنیوی آنها را اصلاح کردند و آنها را از فقر و فلاکت نجات دادند و به عزّت رساندند؛ از زیر حکومت ستمگر فرعون بیرون آوردند و به آنها قدرت دادند. برای این مقصود لازم بود که این جنبه را در آنها تهییج کنند و آنها را به فعال شدن در این عرصه‌ها تشویق کنند. وقتی حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ آمدند، قوم یهود چنان به

٦. سوره‌ی حدید، آیه‌ی ٢٧.

٧. امام خمینی، سرّ الصلوة، ص ٩٢.

افراط رو آورده بود و به دنیاگرایی و پول‌پرستی گرایش پیدا کرده بود که بویی از معنویت در مردم نبود؛ لذا ایشان بیشتر روی جنبه‌های معنوی تأکید کردند تا افراط آنها را تعدیل کنند و آن ماده‌گرایی و دنیاپرستی را که گریبان‌گیر قوم یهود شده بود، از بین ببرند. لذا در دین حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ، تأکید بیشتر روی جنبه‌های معنوی است. اما پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: من ذوالعینین هستم؛ یعنی با هر دو چشمم نگاه می‌کنم. ذوالعینین معانی دیگری هم دارد. مقام جمعُ الجَمعی خاتمُ الأنبیاء و مقامی که توأمًا به کثرت و وحدت به نحو متعادل توجه دارد و بر خلاف دو پیامبر اولوالعزم پیش از ایشان، نه توجه به کثرت بر توجه به وحدت غلبه دارد و نه به عکس، را هم در برمی‌گیرد. معانی عمیق‌تری هم دارد که بماند. در مورد آیه‌ی «ما كان إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا» نقل شده است؛ یک‌بار پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جایی نشسته بودند؛ با یک چوب یا نوک شمشیرشان، روی زمین یک خطّ مستقیم کشیدند و بعد هم یک سِری خطّ منحنی، سمت راست و چپ آن کشیدند و فرمودند: این خط مستقیم، طریقه‌ی من است؛ به تعبیر قرآن «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ»<sup>۸</sup> این راه مستقیم من است؛ پس از آن تبعیت کنید. نه به چپ، نه به راست؛ به هیچ‌یک از دو طرف انحنای و انحراف پیدا نکرده است. مسیر من کوتاه‌ترین و درست‌ترین راه است. این مقام پایداری در مسیر بندگی و عبودیت حقّ متعال و توحید و یکتاپرستی است.

نکته‌ی دیگری که از قیام نماز می‌شود نتیجه گرفت؛ استقامت، پایداری و ثبات قدم در راه راست است. به یک معنا قیام گویای این حالت است که در قرآن کریم چند بار به پیغمبر

۸. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۵۳.

اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور داده شد: «فَاسْتَقِمُّ كَمَا أَمَرْتُ»<sup>۹</sup> همان گونه که مأمور شده‌ای، استقامت بپورز و ثبات قدم داشته باش. حدیث داریم که پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «شَبَّيْتَنِي سُوْرَةُ هُوْدٍ لِمَكَانِ هَذِهِ الْآيَةِ» بعد اشاره کردند به این سخن خداوند «أَشَارَهُ إِلَى قَوْلِهِ فَاسْتَقِمُّ كَمَا أَمَرْتُ وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ»<sup>۱۰</sup> تو و همه‌ی کسانی که با تو توبه کردند و از راه انحراف و مسیر جاهلیت روی برگرداندند؛ استقامت داشته باشید. فرمودند: این آیه مرا پیر کرد. نکته‌ی لطیفی هم وجود دارد و آن این است که آیه‌ی «فَاسْتَقِمُّ كَمَا أَمَرْتُ» در قرآن در جای دیگر هم آمده است؛<sup>۱۱</sup> ولی این که فرمودند سوره‌ی هود مرا پیر کرد؛ به خاطر «وَمَنْ تَابَ مَعَكَ» است. یعنی هم خودت و هم همه‌ی پیروانت، ثبات قدم داشته باشید. پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را آن بخش از آیه که پیروانت هم ثبات قدم داشته باشند، پیر کرد. زیرا ایشان خیلی زحمت کشیدند بلکه یارانشان ثابت قدم شوند، ولی دیدید که بعد از رحلت پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آنها چگونه عمل کردند. «ارْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَّا ثَلَاثَةَ نَفَرٍ»<sup>۱۲</sup> پس از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، جز سه نفر، همه‌ی مردم مرتد شدند. حالت اعتدال، استقامت و ثبات قدم، برای سالک یکی از ضروریات در سلوک است.

در مبحث قیام مطلب زیاد داریم. امیدواریم خدا توفیق دهد تا اگر عمری داد و در خدمتتان بودیم، بحث را در جلسه‌ی آینده دنبال کنیم. امیدواریم خدای متعال ما را اهل قیام در راه خودش قرار دهد؛ ما را قائم، اهل استقامت و مستقیم در مسیر عبودیت و ثبات قدم در مسیر

۹. سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱۱۲.

۱۰. فیض کاشانی، علم الیقین، ج ۲، ص ۹۷۱.

۱۱. سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۱۵.

۱۲. مجلسی، بحار، ج ۳۴، ص ۲۷۴.

توحید و بندگی خودش قرار دهد؛ به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ